



سفر نامه

شهر ارواح در نامیبیا

فاطمه قاسمی | روزنامه نگار

شهر های مترو که و خالی از سکنه را که به دلایلی انسان های زیادی در آن ها از بین رفته اند، در فیلم های آخرال زمانی دیده ایم. در سفر نامه امروز به یکی از این شهر ها در دنیای واقعی سفر می کنیم؛ «کلمنسکوپ» یا شهر ارواح. ماجرای این شهر به دوران تب الماس در نامیبیا و شروع قرن بیستم میلادی بازمی گردد. در سال ۱۹۰۴ پس از کشف اولین قطعات الماس در نامیبیا، مهاجران زیادی به امید ثروتمند شدن، راهی این کشور می شوند. یک آلمانی زمین های حاشیه شهر را می خرد و خیلی زود یک شهر ک مسکونی با تمام امکانات مثل شهر بازی، بیمارستان، مدرسه، تئاتر وورزشگاه ساخته می شود. این شهر در زمانی که بسیاری از شهر های آلمان هنوز از آب شیرین و برقی بی بهره بودند، از امکانات رفاهی زیادی بر خوردار بود. تا دهه همه چیز به خوبی پیش رفت و با این که میزان الماس های کشف شده قابل توجه نبودند اما همان مقدار هم در های ناخالصی نداشت. کلمنسکوپ در زمان اوجش یکی از ثروتمندترین شهر های جهان بود. گفته می شود الماس ها آن قدر فراوان بودند که در شب های مهتابی روی زمین چشمک می زدند و بی هیچ تجهیزاتی می شد آن ها را از روی زمین جمع کرد. با گذشت

زمان و باز مزه خالی شدن معدن های الماس، ساکنان انگیزه ای برای ماندن نداشتند. پس خانه و زندگی شان را در این شهر ها و مهاجرت کردند. کلمنسکوپ کاملاً تخلیه شد و امروزه با عنوان شهر ارواح به یک جاذبه گردشگری تبدیل شده است. بازدید کنندگان با قدم زدن در خیابان های مترو که و خانه های خالی از سکنه شهر ارواح، تجربه منحصر به فردی را از سر می گذرانند. مناظر حیرت انگیز و و هم آوار این منطقه و خانه های پراز شن و ماسه مقصد عکاسان زیادی از سرتاسر جهان است.



نگاتیو

کشیدگی مسیر نور در شب

مرجان دهقان | عکاس



دنباله های نورانی در دل یک جاده تاریک، نمایی است که با نوردهی طولانی قادر به ثبت آن هستید. این قاب می تواند جلوه ای از دنیای مدرن و فناوری باشد. اگر زبرویم های سرعت شاتر و تأثیر آن بر عکس را خوب شناخته باشید، مثل آب خوردن می توانید حرکت ماشین ها در شب را شکار کنید.



موقعیت نسبت به سوژه

برای تمرین این تکنیک بهتر است از خیابانی عکاسی کنید که منابع نوری آن به چراغ خودروهای در حال حرکت محدود می شود. در این صورت آلودگی های نوری از خیره کنندگی قابتان نمی کاهند. اگر به خیابانی کاملاً تاریک دسترسی ندارید، طوری قاب بندی کنید که نورهای اضافی مزاحم کادرتان نباشند. حواس تان باشد تا کمی قبل از تاریکی هوا در موقعیت مدنظر تان برای عکاسی قرار بگیرید. قبل از این که نور برود، لازم است بهترین زاویه را پیدا کنید. می توانید روی پل عابر بایستید تا فاصله کافی با سوژه تان داشته باشید.

طوری نسبت به سوژه بایستید تا مسیر ورود خودروها به کادر و خروج آن را به طور کامل داشته باشید. وایت بالانس را در حالت Tungsten بگذارید و ایزور را بالاتر از ۱۰۰ ببرید. دوربین هم باید روی سه پایه قرار بگیرد تا لرزش دست قابتان را تار نکند.

ردنور

شاتر یکی از ابزارهای نوردهی در دوربین است. هرچه سرعت شاتر به سمت ثانیه حرکت کند، مدت زمان نوردهی بیشتر می شود. برای ثبت ردنور در یک فریم، شاتر حدود ۱۵ ثانیه زمان لازم دارد. البته این زمان به سرعت ماشین های در حال حرکت هم بستگی دارد. هرچه ماشین ها با سرعت کمتری حرکت کنند، شاتر زمان خواهد تاردنور در کل فریم ثبت شود. درواقع با بالابردن مدت زمان نوردهی، به خودروهای در حال حرکت فرصت می دهید تا از سرتاسر قابتان عبور کنند. به جای کم کردن سرعت شاتر، می توانید اضافه های نور را با دیافراگم بگیرید. عدد دیافراگم را آن قدر جابه جا کنید تا نشانک نورسنجی روی صفر قرار بگیرد. در این حالت دوربین نور واقعی محیط را ثبت می کند. اگر بخواهید عکس تیرهتری ثبت کنید، می توانید نشانک را یک پله به سمت منفی طیف ببرید. در این شرایط جزئیات نوری محیط به طور کامل در عکس ثبت می شود و قسمت های نورانی تر قاب را از دست نمی دهید.

باتا تار

درختان اتفاقات اطراف شان را درک می کنند؟



مریم ملی | روزنامه نگار

از نگاه ما، درخت ها موجودات بی حرکت و آرامی هستند که واکنش خاصی به محیط اطراف شان ندارند؛ خیلی سفت و محکم سر جای شان ایستاده اند و ارتباط ویژه ای با محیط اطراف برقرار نمی کنند اما واقعیت این است که از نگاه خودشان خیلی هم خوب ارتباط برقرار می کنند و به خیلی از اتفاقات واکنش دارند. برخلاف انتظار ما درخت ها چیزی شبیه مغز در ریشه های شان دارند که به کمک آن می توانند با هم در ارتباط باشند. حتی شاید بشود گفت آن ها حافظه هم دارند چون می توانند تأثیر بپذیرند و تأثیر بگذارند. شگفتی دیگر زندگی درخت ها این است که آن ها حتی خانواده خود را هم می شناسند. به گفته «پیتر ولین» کارشناس جنگل، درخت مادر با لمس ریشه ها می فهمد کدام نهال از تبار او است. درختان از نونهال های خود مراقبت و با ترشح ترکیبات قندی، حافظه خود را به آن ها منتقل می کنند. همان طور که تپش قلب، خون را در بدن ما انسان ها به جریان می اندازد چیزی شبیه تپش، آب را درون اندام درختان حرکت می دهد، با این تفاوت که قلب ما در هر دقیقه بین ۶۰ تا ۹۰ بار می تپد اما تپش درختان آب را هر چند ساعت یک بار به جریان می اندازد. حس شنوایی یکی دیگر از توانایی های عجیب درختان است که تا پیش از انتشار تحقیقات جدید کمتر در باره اش صحبت شده بود. حالا می دانیم که درختان صدای خورده شدن برگ های شان توسط کرم ها و حشرات را می شنوند و

دیدنی

چیزهایی که نمی دونی!



مدای پس ز مینه، کابین تحت فشار و هوای خشک در هواپیما حس چشایی را حداقل ۳۰درصد کاهش می دهد

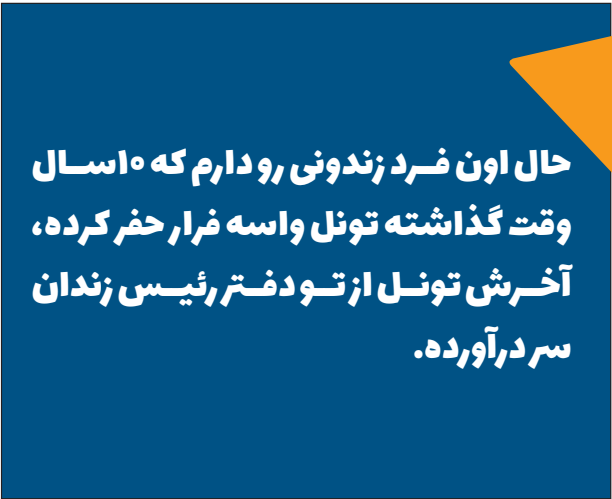


هشت پا سه قلب، ۹ مغز و خونی آبی رنگ دارد



مارهای پر تنده فقط در فیلم های تخیلی بلکه در جنگل های جنوب و جنوب شرقی آسیا زندگی می کنند

اندراحوالات



رفقا سلام!
صد اوسیمیا برای تابستون یه سری دوره آموزشی تدارک دیده، مثل: گویندگی و اجرا، برنامه سازی و کارگردانی. اگه مایل به شرکت در این دوره ها باشین، باید در آزمون ورودی شرکت کنین. تعدادی از کلاس ها حضوری و بقیه مجازی هستن که شما می تونین برای کارگاه های مجازی ثبت نام کنین. تا هشتم تیر وقت دارین به سایت avini.irib.ir سر بزنین و ثبت نام کنین.

شماره پیامک ۲۰۰۰۹۹۹
شماره تلگرام ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶
تلفن تحریریه ۰۵۱۳۷۶۳۴۰۰

ansharphoto

خودت بساز

بلاهایی که می توان بر سر نوار کاست آورد



مهسا فارسی | روزنامه نگار

احتمالاً سن شما که دارید این ستون را می خوانید، به دوران طلایی نوارهای کاست قد نمی دهد اما به دلیل محبوبیت نوارهای کاست در دهه ۶۰ و ۷۰ و حس نوستالژیک شان، حتماً آن ها را می شناسید. در «خودت بساز»، این هفته قرار است داخل کمد ها، کشوها یا انباری خانه به دنبال نوارهای کاست قدیمی و بدون استفاده بگردیم و با هر چند تا از آن ها که پیدا کردیم، کار دستی های جورواجور بسازیم.



۱ اگر اهل هنر و نقاشی باشید، می توانید چند نوار کاست بردارید و روی آن با قلم مو و گوش نقاشی بکشید. در نهایت چند تابلوی زیبا در قالب یک عنصر دکوری و جذاب ایجاد کرده اید که می توانید مانند تصویر، آن ها را با نخ آویزان و روی دیواری نصب کنید.



۲ نوار کاست می تواند در قالب جلد دفتر چه مورد استفاده قرار بگیرد. برای ساختن این دفترچه جذاب، کافی است کاغذهای بدون جلد را هم اندازه نوار کاست برش دهید. سپس هماهنگ با سوراخ های موجود روی نوار کاست، آن ها را پانچ کنید. در آخر با استفاده از نخ ضخیم این مجموعه را به هم کلاف کنید و دفترچه زیبایی بسازید.



۳ می توانید با چسباندن نوارهای کاست به هم گلدان بسازید. برای ساخت این گلدان حداقل به چهار عدد نوار کاست احتیاج دارید. یک تکه چوب به اندازه مقطع گلدان بیابید و در کف قرار دهید. سپس نوارهای کاست را روی آن و همدیگر با چسب حرارتی به خوبی بچسبانید و توی آن خاک بریزید. گلدان شما آماده است. این ایده می تواند در نقش جامدادی جذاب شما هم ظاهر شود و میزتان را زیبا کند.



۴ اگر کمی حوصله به خرج دهید، می توانید یک عدد کیف پول باحال با استفاده از یک نوار کاست بسازید. برای این کار کافی است پیچ های نوار کاست را با پیچ گوشتی باز کنید و محتوایش را کنار بگذارید. دو قطعه بدنه آن را به شکل مجزا جدا کنید، مانند تصویر برای دور تا دور آن زیپ نیاز دارید که باید آن را با چسب حرارتی بچسبانید. داخل کیف منحصر به فردی که ساختید، دو تکه پارچه بچسبانید تا کارتان حرفه ای تر باشد. چطور بود؟

آثار شما

رویای زیبای من

فاطمه نوروزپناه | ۱۵ ساله



از میان جنگل ها عبور کردم. با جاده ای زیبا و درختانی بلند قامت و بزرگ جنه رو به رو شدم. از کودکی آرزویم این بود که دستم به آسمان برسد و ملکه ابرها شوم. همیشه در باغ جنگل، خودم را به بلندترین شاخه بلندترین درخت ها می رساندم و در آن لحظه خودم را بر تخت پادشاهی می دیدم. راستش من هیچ وقت آرام و قرار نداشتم. آن روز هم در جنگل از درخت تنومندی بالا رفته بودم. داشتم خودم را پایین می کشیدم که مچ پای چپم بین دو شاخه گیر کرد. وارونه شدم. ترس عجیبی به جانم افتاده بود. نمی توانستم لرزش بدنم را کنترل کنم. خودم را می دیدم که مثل برگ گی خشک روی زمین می افتم. ناگهان شاخه شکست و نقش بر زمین شدم. مدتی بی هوش بودم و وقتی به هوش آمدم، سکوت همه جا را فرا گرفته بود. هیچ برگی بر درختان نبود. هیچ تکه ابری پیدا نبود و آسمان سیاه شده بود. به آخر دنیا رسیده بودم؛ جایی که هیچ رویا و آرزویی در آن نبود. با چشم های بسته ام انسان ها را می دیدم که غرق در ناامیدی و بی رویایی بودند. اشک در چشمانم موج زد و یک قطره روی دستم چکید. داغی اشک را بر دستم احساس کردم. پس زنده بودم. دستم را روی صورت کشیدم، سالم بود. چشم هایم را باز کردم، خودم را روی کپه ای نرم از برگ دیدم. بلند شدم، لباس هایم را تمیز کردم و توی دست چپم، سنگی پیدا کردم که به رنگ امید و آرزو بود. سنگی که از آسمان آمده بود.



رفقا! اگه ترجیح می دین مطالبو هر وقت فرصت داشتین بخونین، اگه مطالعه نوگوشی و ثبت رو ترجیح می دین، از این بعد می خونین جوایز رو این جا

www.zendegisalam.ir

بخونین.